



بررسی علل انتخاب قزوین به عنوان پایتخت در عصر صفویه

پدیدآورده (ها) : طالبی، تهماسب
فقه و اصول :: فقه و تاریخ تمدن ملل اسلامی :: زمستان 1386 - شماره 14 (علمی-
پژوهشی/ISC)
از 119 تا 142
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/839127>

دانلود شده توسط : کاربر عمومی دانشگاه دولتی اصفهان
تاریخ دانلود : 27/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

بررسی علل انتخاب قزوین به عنوان پایتخت در عصر صفویہ

چکیده

دوران صفویہ یکی از ادوار مهم تاریخ ایران به شمار می‌آید، این دورہ، ہم به لحاظ تأمین کنندہی استقلال و ہویت ملی- مذہبی و نیز تأثیر چشم گیر آن در فرہنگ مذہبی جاری ما، حایز ارزش و اہمیت می‌باشد. شاہ اسماعیل اول با کمک طوایف قزلباش از ایرانی پراکنده و از ہم گسیختہ، کہ در ہر گوشہی آن دولت و طایفہ‌ای بود، کشوری یکپارچہ با مرزہای جغرافیایی مشخص پدید آورد؛ او مرکز حکومت جدید خود را تبریز قرار داد؛ اما نزدیکی این شہر بہ مرزہای امپراتوری عثمانی کہ خود از نظر سیاسی و دینی، رقیب قدرتمندی برای ایران محسوب می‌شد، برای موجودیت دولت نوپای صفوی خطر آفرین بود ہم چنان کہ این امر بہ اثبات نیز رسید. با حصول بہ این نتیجہ، مقدمات یافتن پایتخت تازہ در ذہن اسماعیل اول پدیدار شد و متعاقب آن در زمان سلطنت شاہ تہماسب اول، قزوین بہ عنوان پایتخت این دولت برگزیدہ گردید.

کلید واژہ:

قزوین، صفویہ، شاہ تہماسب، شاہ اسماعیل، عثمانی

مقدمه

تشکیل دولت صفویه در تاریخ بعد از اسلام از جهات مختلف حایز اهمیت است. این عصر یکی از شگفت‌انگیزترین دوره‌های تاریخی ایران به شمار می‌آید، زیرا به جهت داشتن ریشه‌ی مذهبی در ادوار قبلی خود با چهره‌ی ویژه‌ای ظهور کرد و توانست زمینه‌ی بسیاری از تحولات اجتماعی، سیاسی و مذهبی در دوران بعد از خود را پدید آورد، و اهمیت ویژه‌ای در تاریخ اسلام به طور اعم و در تاریخ ایران به طور اخص برای خویش کسب نماید. هم چنین می‌دانیم که پس از ظهور اسلام سرزمین ایران، حدود دو قرن از هر لحاظ تابع خلفای اموی و عباسی بود؛ پس از تجزیه قلمرو و قدرت خلفای عباسی، ولایات ایران تابع حکام مستقل محلی قرار گرفت و سلسله‌های ایرانی چندی در شرق ایران پدیدار گشتند. گرچه با یک چنین راه حلی نظراً تغییراتی مشاهده نمی‌شد، اما با این وجود:

"عملاً در خاک ایران نخستین سلسله مسلمان تشکیل یافت: یعنی «رجعت» سیاسی ملت ایران شروع شد. ولی این نتیجه قاطع مولود قیام مذهبی یا قیام اجتماعی نبود بلکه از تصمیم اداری و آزاد وابستگان طبقه حکمرانان کوچک و دهقانان که مقام رهبری اجتماعی داشتند سرچشمه گرفته بود و از این رو هیچ گونه تحول و انقلابی در داخل کشور به وجود نیامد بلکه طبقه‌بندی اجتماعی آن زمان را با سنن و آداب قومی خود و نیز عقاید دینی تسنن که دقیقاً رعایت می‌شد، و مذهب دولت موافق آن بود به حال خود باقی گذاشت. (اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ۵۱۵/۱)

تسلط ترکان غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و متعاقب آن ایلخانان و تیموریان و امرای قره قویونلو و آق قویونلو نیز، وحدت سیاسی و ملی منسجمی برای ایران به همراه نداشت. از سوی دیگر در قرن نهم هجری، امپراتوری عثمانی سودای تسلط بر جهان اسلام را از جمله ایران در سر می‌پروراند؛ و به ظاهر مانعی جدی در برابر خود نمی‌دید. اما ظهور دولت صفویه شرایط موجود را بر هم زد، و دولتی ملی برپایه‌ای استوار، به وجود آورد، که براساس آن نه تنها قلمرو کشور تحت اداره‌ی یک حکومت واحد قرار می‌گرفت، بلکه به دلیل رسمیت یافتن مذهب تشیع در دوره‌ی شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۰۷ هـ.ق) وحدت ملی و سیاسی نیز در ایران تحقق می‌یافت. در عین حال

مهم‌ترین ویژگی دولت صفویه، که در مدت حاکمیت دو‌یست ساله آن محقق گردید- متحد کردن سرزمین‌هایی بود که روزگاری در دوره‌ی ساسانی و آنگاه دوره‌ی ایلخانی با یکدیگر پیوند یافته و این پیوند می‌توانست نقش تاریخی این سرزمین را در عرصه‌ی فرهنگ و تمدن اسلامی احیا نماید.

پادشاه جوان صفوی- اسماعیل اول- پس از پیروزی بر مخالفان و اعلام تشیع به عنوان آیین رسمی کشور، تبریز را به عنوان مرکز حکومت خویش قرار داد. اما پس از چند سالی به دلیل همجواری تبریز با مرزهای عثمانی و تهدیدهای ناشی از توسعه طلبی آنان، شاه اسماعیل در اندیشه‌ی یافتن تختگاهی دیگر برآمد. از همین رو پس از بررسی‌های فراوان، شهر قزوین مورد توجه قرار گرفت. با این حال به جهت مرگ اسماعیل، انتقال پایتخت به این شهر در زمان پسرش شاه تهماسب اول صورت پذیرفت، که تغییر و تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مهی را در این شهر رقم زد.

علل رویکرد شاه تهماسب اول به شهر قزوین

انتخاب قزوین به پایتختی دولت صفویه و هم چنین انتقال آن از این شهر به اصفهان از موضوعات مهم عصر صفویه به شمار می‌آید. قزوین با توجه به موقعیت ویژه جغرافیایی از دوران ساسانیان به عنوان یکی از جایگاههای مهم در برابر منطقه‌ی کوهستانی شمال ایران به شمار می‌آمد. این شهر از سده‌ی اول تا سوم بعد از اسلام توجه حکمرانان بغداد را به خود جلب کرده و برای آنان به منزله‌ی یک پایگاه مهم تدارکاتی و پشتیبانی نظامی در نبرد با سلحشوران گیل و دیلم محسوب می‌گشت.^۱

در دوران حکومت سلجوقیان در ایران، وجود الموت و تبلیغات گسترده‌ی پیروان حسن صباح (اسماعیلیان) که علیه حکمرانی آنان و نیز دستگاه خلافت عباسی صورت می‌گرفت هم چنان بر اهمیت قزوین در نزد خلفای عباسی می‌افزود. (کیانی، پایتخت‌های ایران، ۵۷۲) سپردن حکمرانی شهر به یکی از شخصیت‌های مهم دستگاه دربار سلجوقی و

۱- به نظر بیشتر تاریخ نویسان، بناکننده‌ی شهر قزوین، شاپور ذوالاکتاف است. و نام این شهر از اسم طایفه‌ی کاسپی‌ها که روزگاری دراز در کرانه‌ی باختری دریای قزوین (خزر)، می‌زیستند، اقتباس شده است. (مینو در، تألیف گلریز، صص ۲۲-۵۰) و نیز نگاه کنید به سیر تاریخی بنای شهر قزوین تألیف سید محمد دبیر سیاقی.

تلاش گسترده در زمینه‌ی آبادانی شهر و از جمله ایجاد بزرگ‌ترین و معروف‌ترین قنات شهر به اسم قنات خمارتاشی و بنای دو جامع بزرگ و کوچک، همه نشانه‌ی توجه فزاینده به این شهر در آن دوران می‌باشد. این توجه بدین جهت بوده تا از آن به عنوان بزرگ‌ترین پایگاه تدارکاتی، نظامی و نیز کانون توانمند فرهنگی در برابر قدرت سیاسی، نظامی و نفوذ روز افزون اندیشه‌ی مکتب اسماعیلیه بهره جسته شود. با این حال پس از سلجوقیان و تا روی کار آمدن صفویان اوضاع و احوال قزوین به دلیل حملات مغولان و خرابی‌های ناشی از تهاجمات آنان و نیز دوران پس از مرگ ابوسعید تا آمدن تیمور و پس از آن هم چنان آشفته باقی ماند؛ تا این که در زمان شاه طهماسب اول، این شهر به طور رسمی به عنوان پایتخت برگزیده شد. در انگیزه‌ی انتخاب این شهر به پایتختی، دلایل گوناگون ذکر شده است که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف) علل سیاسی و نظامی

برخی زمینه‌های انتقال پایتخت را به قزوین در زمان شاه اسماعیل اول دانسته‌اند، به نظر اینان اسماعیل از همان اوایل سلطنت خود به ارزش و اهمیت سوق الجیشی قزوین برای انجام عملیات‌های نظامی خود در جبهه‌ی شرق و امین ماندن از خطرات دشمن غربی پی برده بود. اولتاریوس از جمله کسانی است که به این قضیه پرداخته و می‌نویسد:

«اسماعیل بود که پایتخت را به قزوین منتقل کرد، زیرا او تمام ایام دوران سلطنت خود را در جنگ گذرانیده بود و کمتر فرصت داشت که در یک مکان و محل معلوم توقف کند. در هر حال همه متفق القول‌اند که قصر سلطنتی قزوین و باغ آن که در جنب میدان بزرگ قزوین واقع شده به دستور شاه اسماعیل ساخته شده است این قصر سردرهای متعددی دارد.» (اولتاریوس، ۵۱۵/۲)

امیر تیمور مرعشی می‌نویسد:

«نواب همایون (شاه اسماعیل) چون کیا سهراب را مرد معروف و کاردان یافته، با او مطارچه نمود که مرا اراده آن است که ولایت دارالمرز در تحت صرف اولیای قاهره بوده باشد و در تعیین دارالسلطنه که پایتخت بوده باشد، مترددم فیما بین تبریز و هرات، کدام یک از این دو بلد جهت پایتخت با مطلب تسخیر دارالمرز اوفق و اقرب است. مومی

الیه به عرض رسانید که هیچ کدام از این دو بلد با آن مطلب اول درست نخواهد آمد اگر نواب اشرف دارالمرز خواهد، قزوین جهت پایتخت انسب است پادشاه را سخن او موافق افتاده، او را نوازش‌ها نمود...» (تاریخ خاندان مرعشی در مازندران، ۷۳)

نزدیکی تبریز به امپراتوری عثمانی، همیشه دغدغه خاطر پادشاه صفوی بود و این دل نگرانی چندان نیز بی‌مورد نبود چه حتی یک بار نیز شهر به تصرف ارتش عثمانی درآمد هرچند که مدت زمان اشغال بسیار کم بود اما این اشغال حکایت از احتمال وقوع خطر برای بارهای بعد را در پی داشت. (EI, 1.p.615-16)

در دوران سلطنت شاه اسماعیل اول و بارها در عهد فرزند او شاه تهماسب اول این شهر به تصرف نظامیان عثمانی درآمد و به علت نزدیکی به مرز آنان دائماً مورد تهدید قرار گرفت. به همین خاطر عده‌ای از تاریخ نویسان عقیده دارند که تهدید و عدم اطمینان به تبریز علت تغییر پایتخت بوده است. (مهدوی، ۳۴؛ کرزن، ایران و قضیه ایران ۷۲؛ سفرنامه‌های ونیزیان ۳۸۷) مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی از جمله تاریخ نویسانی است که به این نظر معتقد بوده و می‌نویسد:

"چون خطه وان به دست رومیه درآمده به دارالسلطنه تبریز نزدیک بود به جهت پایتخت همایون و مقر سلطنت ابد مقرون دارالسلطنه قزوین را اختیار فرموده در آنجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامت فرمودند. (منشی، ۹۶/۱)

شاردن نیز دلیل انتقال پایتخت را ناتوانی نظامی شاه تهماسب در دفاع از حکومت خود در تبریز در برابر حملات سلطان عثمانی برشمرده و می‌گوید: «وقتی شاه تهماسب صفوی خود را از دفاع تبریز در برابر تهاجم شاه سلیمان ناتوان دید ناچار پایتخت را از تبریز به قزوین منتقل کرد.» (سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمائی ۵۰۲/۲)

عده‌ای از نویسندگان معاصر از جمله، امراله صفری مصحح تذکره‌ی شاه تهماسب صفوی و پرویز ورجاوند مؤلف سیمای قزوین نیز این گفته را تأیید می‌نمایند. امراله صفری در مقدمه‌ی کتاب تذکره می‌نویسد:

«سلطان سلیمان در سه هجوم متوالی که به ایران نمود (۳- ۹۴۰- ۹۵۵- ۲- ۹۶۱ هجری) مرتباً غالب آمد و شاه ایران شکست خورد. در تمام این سه مورد میدان جنگ خاک ایران بود و در نتیجه بغداد و ارمنستان تا وان از تصرف ایران بیرون رفت و کار به

جایی رسید که شاه صفوی را حزم آن برداشت پایتخت خود را از تبریز به قزوین انتقال دهد.» (تذکره شاه تهماسب، ۳)

ورجاوند نیز می‌نویسد: «تجاوز مکرر عثمانی‌ها که گاه تا تبریز پیش می‌آمدند شاه تهماسب اول را برآن داشت تا پایتخت را از تبریز به جایی تغییر دهد که هم نزدیک به آذربایجان باشد و هم احتمال تجاوز به آن وجود نداشته باشد.» (سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، ۱۸۲/۲)

ب) قشلاق‌های متعدد در قزوین

دیگر از عوامل مهم که در انتخاب قزوین به عنوان پایتخت صفویان تاثیر به سزایی داشت، اقامت‌ها و به ویژه قشلاق‌های مکرر شاه تهماسب اول در این شهر بوده است. در همین باره می‌توان ادعا کرد که منطقه‌ی اصلی قشلاق^۱ در قبل و بعد از پایتختی در طول سلطنت شاه تهماسب صفوی در شهر قزوین قرار داشته است. او در اولین سال سلطنت خود (۹۳۱ هـ.ق) و به هنگام نزاع قزلباش در قزوین حضور داشته ولی اولین قشلاق او در این شهر به سال (۹۳۲ هـ.ق) بوده که با اخبار خوش فتح پیروزی بر شورشیان همراه شده و با اظهار متابعت فرماندهی مازندران و آستان بوسی بارگاه ادامه یافته است. (نویدی عیدی بیک شیرازی، تکمله الاخبار، ۶۴).

شاید اتفاقات خوشایند این قشلاق به حساب خوش یمنی و مبارکی این شهر گذاشته شده و دسترسی آسان به شرق کشور به منظور مقابله با ازبکان سبب گردیده باشد تا پادشاه صفوی در بیشتر سال‌های سلطنت خویش قشلاق را در قزوین تکرار نماید. برای اثبات این گفته، فهرستی از مناطق قشلاق شاه تهماسب از ابتدای حکومت تا انتهای حکمرانی وی را در شهر قزوین با استفاده از گزارش منابع ارایه می‌نماییم:

سال ۹۳۳ هجری قمری «سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه، در این سال اردوی همایونی در قزوین قشلاق کرده بود» (قمی، خلاصه التواریخ، ۱/۱۶۹).

۱- قشلاق: (ترکی- مغولی) جاهای گرم که زمستان را در آن به سر برند، و آن را به عربی مشتاه خوانند و بیلاق ضد قشلاق است. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه)

سال ۹۳۴ هجری قمری «در زمستان سنه اربع و ثلثین و تسعمایه اردوی گردون شکوه در قزوین قشلاق نمود.» (غفاری، تاریخ جهان آرا، ۲۸۴)

سال ۹۳۵ هجری قمری «در بهار سنه خمس و ثلثین و تسعمایه رایات نصرت به طرف بغداد مستعلی شده... و هنگام ظهور سرما و دستبرد لشکر شتا نزدیک رسید موکب همایون به عزم قشلاق متوجه باب الجنه قزوین گردید.» (همو، همان، ۲۸۵)

سال ۹۳۶ هجری قمری «در سال ست و ثلاثین و تسع مائه خاطر از عراق عرب جمع کرده متوجه قزوین شد.» (قزوینی، جواهر الاخبار، ۱۵۹)

سال ۹۳۸ هجری قمری، بنا به نوشته تذکره، شاه در این سال در قزوین حضور یافته است: «چون به شهر قزوین آمده احوالات را بالتمام از رومی که زنده آورده بودند معلوم کردیم.» (تذکره شاه تهماسب، ۲۶)

سال ۹۴۰ هجری قمری، در این سال شاه از هرات به قزوین آمده است «رایات جلال از ظاهر هرات به عزم دفع مخالفان کوچ فرموده... اردوی اعلا به قزوین آمده...» (قمی، خلاصه التواریخ، ۱/ ۲۲۸)

سال ۹۴۳ هجری قمری، در این سال شاه تهماسب: «کوچ بر کوچ به عزم یورش خراسان به قزوین آمده و چند روز توقف فرمودند... بندگان اعلاء پیوسته یورش نموده اهل اردو از کمال برودت هوا و کثرت برف و سرما تعب بسیار کشیدند.» (تتوری، قاضی احمد و آسف خان قزوینی، تاریخ الفی ۴۹۱) هم چنین شاه تهماسب، «بهرام میرزا را به حکومت گیلان که در آن ایام حاکمش فوت شده بود نامزد فرمود. بهرام میرزا زمستان در قزوین قشلاق فرموده در بهار به گیلان رفت... بهرام میرزا به بیلاق در تارک قزوین پریشان حال آمد.» (غفاری، ۲۹۳)

سال ۹۴۴ هجری قمری، در سال فوق بخشی از قشلاق شاه در قزوین و بقیه در تبریز واقع شده است «هوای قزوین از غبار سمند پادشاهان دنیا و دین عبیرآمیز گشت. و چند روز در آنجا به کامرانی گذرانیده در روزی که آفتاب به برج دلو تحویل نمود عازم تبریز گشتند و در منتصف شوال نزول اجلال در آنجا واقع شده بقیه زمستان در آنجا به پایان رسید.» (همو، همان جا)

سال ۹۵۰ هجری قمری «در سال خمسین و تسع مائه، مزاج اشرف به هم برآمد و کوفت عظیم رسید تصدقات کردند تا از شفاخانه‌ی حق تعالی شفای عاجل کرامت شد، و قشلاق در قزوین مقرر گشت» (خلاصه التواریخ، ۱۹۳/۱)

سال ۹۵۲ هجری قمری، در این سال شاه تهماسب به هنگام قشلاق در قزوین تصمیم می‌گیرد تا باغ سعادت‌آباد و عمارات آن را احداث نماید. به همین منظور املاک سابق قاضی جهان را از فرزندش میرزا شرف جهان خریداری می‌نماید. (همو، همان ۳۱۸)

سال ۹۵۱ هجری قمری، ییلاق و قشلاق در حوالی قزوین واقع شده است «شاه دین پناه به ییلاق یله گنبد که در حوالی قزوین است نزول نمود و از آنجا روانه سلطانیه شدند... در قزوین قشلاق نمود... در تبریز طاعون شد.» (روملو، احسن التواریخ، ۱۴۵۵/۳)

سال ۹۵۵ هجری قمری، عده‌ای از تاریخ نویسان سال فوق را شروع عصر پایتختی قزوین دانسته‌اند، در این سال تبریز با بحران‌هایی چون حمله عثمانی و بیماری طاعون و مرگ و میر فراوان مواجه بوده که انتقال پایتخت از آن را موجه جلوه می‌داد. قشلاق این سال نیز در قزوین سپری گردید. در گزارش این سال، احمد قمی آورده: «سلطان سلیمان به اتفاق القاص... با یراق تمام و توپ و تفنگ و عرابه‌ها متوجه آذربایجان گشت... شاه کامیاب مالک رقاب در اوایل زمستان ایلغار فرموده کوچ بر کوچ از راه اردبیل و طارم و خلخال روانه قزوین گردیده... قشلاق در قزوین واقع شد... و هم در این ایام به واسطه‌ی عبور رومیه در تبریز طاعون واقع شد و بسیاری از مردم رو به عالم آخرت نهادند.» (قمی، خلاصه التواریخ، ۳۱۵/۱)

سال ۹۵۶ هجری قمری، در این سال ضمن این که قشلاق شاه در قزوین سپری شده، بار دیگر این شهر مکانی برای پایان بحران مهمی از دوران سلطنت شاه تهماسب قرار می‌گیرد. القاص میرزا، برادر شورش شاه، به قزوین آمد و به قلعه‌ی قهقهه فرستاده شد.^۱ به این شکل، یکی دیگر از بحران‌های مهم دوران سلطنت شاه تهماسب حل و فصل گردید؛ در تاریخ الفی در شرح وقایع این سال این گونه آمده است: «در ابتدای این

۱- قلعه‌ی قهقهه جزو منطقه‌ی ارشق شهرستان مشگین شهر استان اردبیل می‌باشد. در دوران صفویه از این قلعه برای زندانی کردن مخالفان سیاسی و حکومتی استفاده می‌شد. به عنوان نمونه، القاص میرزا برادر شاه تهماسب اول، اسماعیل میرزا پسر شاه تهماسب اول؛ خان احمد گیلانی فرمانروای گیلان و امیرخان ترکمان فرمانروای آذربایجان از جمله افرادی هستند که در این قلعه محبوس بوده‌اند.

سال، شاه تهماسب از قزوین به بیلاق خرقان برفت و القاص میرزا با رومیان آغاز مخالفت کرد با بیست و یک کس از اتباع به درگاه آمد. او را به قلعه‌ی قهقهه بردند. اردوی قزلباش در قزوین قشلاق گرفت.» (توی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، ۵۴۵)

سال ۹۶۲ هجری قمری، در خلاصه التواریخ ضمن اعلام این که قشلاق در قزوین واقع گردید از این تاریخ به عنوان سال رسمی شدن پایتختی قزوین یاد شده است: «قشلاق این سال در دارالسلطنه قزوین واقع شد... رأی عالم آرای بدان قرار گرفت که خطه قزوین که در وسط ممالک محروسه است، دارالسلطنه شود.» (قمی، خلاصه التواریخ، ۱/ ۳۷۸)

سال ۹۶۳ هجری قمری، این سال نیز قشلاق در قزوین واقع شده است «شاه جم جاه نوروز این سال را به عیش و حشمت و اجلال در دارالسلطنه قزوین نمودند.» (همو، همان ۱/ ۳۸۳)

سال ۹۶۴ هجری قمری، در این سال شاه از قزوین به بیلاق سهند و تبریز رفته ولی برای قشلاق به قزوین برگشته است: «در اوایل فصل بهار شاه کامکار از قزوین بیرون آمده متوجه بیلاق سهند شد... بعد از آن شاه عالم پناه با خیل و سپاه متوجه دولتخانه تبریز شدند... بعد از چند روز روانه قزوین گردیدند و در آن بلده قشلاق نمودند.» (و احسن التواریخ، ۳/ ۱۴۰۰)

منابعی چون خلاصه التواریخ، تصریح می‌کنند که از سال (۹۶۵ هـ) وی در تمام مدت سال در قزوین اقامت داشته و از آنجا خارج نگشته است. شاید به همین دلیل، بسیاری از تاریخ نویسان این سال را زمان شروع پایتختی قزوین ذکر کرده‌اند. در خلاصه التواریخ آمده است: «هم در این سال قشلاق در دارالسلطنه قزوین واقع شد و بعد از این بیلاق و قشلاق در قزوین نموده مدت نوزده سال دیگر شاه جم جاه در قید حیات بود از قزوین بیرون نفرمود.» (گنابادی، روضه الصفویه، ۵۷۰؛ قمی، خلاصه التواریخ، ۱/ ۳۷۸)

با توجه به آن چه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت، شاه تهماسب تا سال ۹۶۵ هجری قمری، شانزده قشلاق در قزوین کرده که اگر نوزده قشلاق در سال‌های آخر سلطنت‌اش به این مدت اضافه گردد، در مجموع ۳۵ زمستان از ۵۴ سال سلطنت او در قزوین سپری گردیده است. علاوه بر آن شاه، دست کم در سال‌های ۹۳۱-۹۳۸-۹۵۷ هجری قمری، نیز مدتی را در قزوین گذرانده است، در نتیجه این گفته می‌تواند سخن درستی باشد که قزوین اصلی‌ترین مقر استقرار زمستانی شاه تهماسب محسوب می‌شده است. در طی این

مدت تصمیم‌های بسیار مهم کشوری و لشکری در این شهر گرفته می‌شد و از تبریز و حضور شاه در آن خبر کمی وجود دارد. هم چنین در مدت اقامت پادشاه صفوی در قزوین شرایط اقلیمی، اوضاع سیاسی و نظامی، اجتماعی و اقتصادی آن از چشم تیزبین شاه دور نمانده و به شناخت و ارزیابی ویژگی شهر و ساکنان آن منجر شده است، به گفته‌ی خود وی در این شهر با قزوینیان تا حدی حشر و نشر داشته که با اطمینان از طعام ایشان تناول می‌کرده است: «قزوین در حمای که خود در ابتدای محله جعفرآباد ساخته‌ام رفتم و از حمام بیرون آمده در باغچه خانه زنیل خان نشستم، کدخدایان قزوین طعام پخته آوردند.» (تذکره شاه تهماسب، ص ۲۶)

هم چنین گاه‌گاه با اعلام بار عام و برای گفتگوی عمومی با آنان ارتباط برقرار می‌کرد. چنان که در وقایع ۹۳۳ هجری قمری می‌نویسد: «روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذی‌حجه به ساعتی نیکو به دیوان خانه پدرم که در قزوین است آمدم و جار فرمودم که از امرا و سپاهی و اکابر و اهالی هر کس که بود حاضر گردیدند من کارسازی‌ها به هر کس که می‌بایست کردم.» (همان، ص ۱۰)

هرچند اوضاع و شرایط آن ایام و تجاوز از غرب و شرق علت اصلی توجه شاه تهماسب اول برای اقامت در قزوین بوده است ولی در کنار آن ارتباط نزدیک وی با مردم قزوین و آشنایی با خصوصیات اخلاقی و کردار اجتماعی و نیز آن چه در نزد او از همه مهم‌تر، یعنی، اعتقادات و رفتار مذهبی آنان، بود شناخت قابل قبولی برای او از این شهر حاصل آورد که می‌توانست در ایجاد علاقه‌ی وی برای انتخاب قزوین به جهت پایتختی موثر بوده باشد.

درباره‌ی چگونگی تغییر پایتخت یا «دارالسلطنه» از تبریز به قزوین در خلاصه‌ی التواریخ، در اشاره به رویدادهای سال سی و دوم از فرمان فرمایی شاه تهماسب برابر با سال ۹۶۲ هجری قمری چنین آمده است:

«نواب کامیاب اعلی چون از مهم کار خیر شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا فارغ گشت، در آذربایجان دیگر باعث توقیفی نمانده بود، چرا که مهمات حدود اطراف بلاد روم به صلح منتهی گشته بود، رای عالم آرای بدان قرار گرفت که خطه قزوین که در وسط ممالک محروسه افتاده از حیث قشلاق و نزدیکی به سایر امصار و بلاد بهترین دیگر محال است، آن را دارالسلطنه نموده رایات عز و جلال همگی در آن بلده‌ی فاخر ممکن

گشته، پرتو عدالت و رفاهیت و امنیت بر ساحت ساکنان ربع مسکون اندازند.» (قمی، خلاصه التواریخ، ۳۷۸/۱)

به نوشته‌ی قاضی احمد در فصل پاییز بود که شاه تهماسب چنین تصمیمی را گرفت. شاه جهان پناه وقتی که به حوالی شهر قزوین رسید:

«بازار را آیین بسته، سادات و اهالی آنجا به شرف استقبال و پای‌بوس شاه نیکو فعال سرافراز شدند. چون عمارت دولتخانه مبارکه که مجدداً احداث یافته، در جعفرآباد و باب الجنه هنوز به اتمام نرسیده بود، به دولتخانه کهنه که سابقاً بعضی از منازل غفران پناه قاضی جهان الحسنی بود در آخر ذی‌حجه‌ی سنه مذکور در آنجا به سعادت و اقبال نزول اجلال فرموده شروع در آبادی ممالک کرد...» (همان، ۳۷۹/۱)

از نوشته‌ی خلاصه التواریخ می‌توان استنباط کرد که، اولاً: با انعقاد صلح میان ایران و عثمانی خاطر شاه تهماسب از جبهه‌ی عثمانی کمی آسوده گشت و درصدد برآمد برای دوری از خطرات احتمالی بعدی، پایتخت را به قزوین انتقال دهد تا در صورت حملات ناگهانی قوای عثمانی پایتخت به چنگ آنان نیفتد. دوم: مرکزیت قزوین باعث دسترسی آسان آن به مناطق مرکزی و شرق ایران که از یکان در آنجا قرار داشتند می‌شد. همان طوری که می‌دانیم تهماسب در سال‌های نخستین سلطنت خویش با شیطنتهای مکرر از یکان مواجه بود و حتی چهار بار به طور جدی به مقابله با آنان شتافت. (غفاری فرد، عباسقلی، روابط صفویه و از یکان، ص ۱۶۲)

شهر جعفرآباد از بناهای تازه‌ای بود که شاه صفوی در ساختن آن اهتمام به خرج داد. معماران چیره‌دست با هنرمندی به نقش فضاهای سبز و باغ‌سازی در این مجموعه توجه ویژه‌ای مبذول داشتند و کوشیدند تا بناهای ساخته شده در مجموعه‌ی ارگ در پیوند با باغ‌ها و بستان‌ها قرار بگیرند، باشد که بر جاذبه‌ی مجموعه و طراوت آن بیافزایند. بخش عمده زمین‌هایی را که مجموعه‌ی شهر جعفرآباد دوران صفویه بر روی آنها بنا شده بود اراضی کشاورزی بود که به اعتباری در فاصله هسته مرکزی مدینه‌ی موسیف مبارکیه و محل‌های مسکونی دوران سلجوقی و ایلخانی قرار داشته است. پیش از این مرکزیت شهر قزوین بر روی مسجد جامع قرار داشت و با ساختن جعفرآباد مرکزیت آن دچار تغییر گشت و به جانب شمال شهر یعنی در مسیر شبکه‌ی بازار و بالاتر از آن، میدان مرکزی یا میدان شاه انتقال یافت. با بنای مسجد شاه و سپس

کاروان‌سرای شاه و قیصریه در مجاورت آن، بخشی از نقش اجتماعی، مذهبی و اقتصادی مسجد جامع و بافت پیرامون آن نیز بر عهده‌ی این مجموعه جدید گذارده می‌شود. (کیانی، پایتخت‌های ایران ۵۷۶)

مجموعه‌ای که با شبکه‌ی بازارها و میدان مرکزی از یک سو و ارگ سلطنتی دیگر در پیوندی تنگاتنگ قرار داشت.

شهر قزوین بعد از پایان رسیدن طرح مزبور و بنای جعفرآباد از چنان جلوه و زیبایی برخوردار بوده که عبدی بیک به خود اجازه داده است تا آن را با بسیاری از شهرهای معروف زمان مقایسه کرده و آن را برتر از دیگر شهرها بداند. او در مثنوی زینت‌الاوراق در زیر عنوان «ترجیح دارالسلطنه جعفرآباد بر سایر بلاد» ضمن توصیف شهرهایی چون شام، تبریز، اصفهان، قم، کاشان، یزد، شیراز و هرات، قزوین را نیکوتر دانسته است. اودرباره سرسبزی قزوین چنین سروده است:

دور قزوین بُود همه گلزار دسته گل جای خار بر دیوار
هست بر دور آن خجسته دیار باغ در باغ تا به پیش حصار
شهرها را سواد دیوار است او سوادش زباغ و گلزار است
باغ‌هایش همه روان افزای پر زاشجارا سبز گردون سای
همچو باغ سعادت آبادی که زجنات می‌دهد یادی

عبدی بیک، سروده مفصل خود را با این بیت به پایان برده است:

مجملاً این زمان به روی زمین نیست شهری چو خطه قزوین

نویدی عبدی بیک، زینت‌الاوراق ۴۳ و ۴۴

با توجه به آن چه که آمد می‌توان گفت، حملات مکرر عثمانی یکی از عوامل مهم و اساسی در انتقال پایتخت از تبریز به قزوین بوده است، چه این شهر-تبریز- هم سابقه و قدمت پایتختی داشت و هم دارای آب و هوای مناسب و نیز اهمیت اقتصادی و تجاری بالا می‌بود. (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۳۸۷)

ب) عدم علاقه شخص شاه تهماسب به تبریز

برخی تاریخ‌نویسان برآنند که شخص تهماسب چندان علاقه‌ای به حضور در تبریز نداشته است، به نظر آنان این امر می‌توانست دارای دلایل مختلف باشد، از جمله این که او پایگاه مستحکم و قوی را برای خود در میان مردم تبریز احساس نمی‌کرد. حتی «ولادت با سعادت وی در شهاباد اصفهان در صبح چهارشنبه بیست و ششم ذی‌الحجه سنه عشرو تسعه‌ایه بطالع حمل» اتفاق افتاد. (بدلیسی، سرفنامه (تاریخ مفصل کردستان) ۱۶۸/۲، خواندمیر، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، ۸۳)

و زمانی هم که دیو سلطان روملو در سال ۹۲۱ هجری قمری به تختگاه اسماعیل آمد، و در رابطه با اوضاع نابه سامان خراسان لب به شکوه گشود:

«خاقان صاحب قرآن سلطنت خراسان را از حد سمنان تا آب آمویه به شاه جم جاه سلطان شاه طهماسب که در سن یک سالگی بود مرحمت فرود و امیر سلطان موصولو ترکمان را خان گردانید و لله آن حضرت ساخت». (چلبی، تقویم التواریخ، ۱۶۴)

بدین ترتیب سال‌های آغازین زندگی تهماسب به دور از پایتخت پدرش آغاز شد، و بعدها هم که وی به عنوان شاه صفوی بر مسند سلطانی و شاهی تکیه زد، بیشتر اوقات را در قزوین سپری کرد. به نظر می‌آید، خاطره‌ی شکست چالداران با بودن در تبریز بیشتر شاه جوان را آزار می‌داده است و او که درصدد اعتباربخشی به قداست و منزلت سیاسی و معنوی خود بود، می‌بایست جایی را به عنوان پایتخت برگزیند که از خاطره‌های تلخ گذشته چیزی را در خود جای نداده باشد. دالسانداری معتقد است مردم تبریز هم چندان به شاه تهماسب علاقمند نبودند به گفته وی «این مطلب درست است که مردم تبریز به قدر دیگر شهرها این همه عشق و احترام برای شاه تهماسب قائل نیستند زیرا می‌گویند که شاه آنجا را رها کرده و به قزوین رفته است تا در آن جا رحل اقامت افکند زیرا دیده است که چنان که دلخواه اوست در تبریز مورد عزت و احترام نیست.» (سرفنامه ونیزیان در ایران، ص ۴۸۵)

ت) عامل مذهبی و اجتماعی

در پایتخت شدن قزوین می‌بایست به عامل مذهبی نیز توجه داشت. در سفرنامه «وینچنتود الساندری» به نکته‌ای اشاره رفته که می‌توانسته به عنوان یکی از عامل مؤثر در تصمیم شاه تهماسب برای تغییر محل پایتخت مورد توجه قرار گرفته باشد. او می‌نویسد:

«مردم تبریز به دو دسته که یکی نعمتی خوانده می‌شود و دیگری حیدری تقسیم شده‌اند. این فرقه‌ها پیوسته با هم دشمنی می‌نمودند و همدیگر را کشتار می‌کردند و نه شاه می‌توانست از این کار ممانعت کند و نه دیگران زیرا سی سال بود که این دو دسته از هم نفرت یافته بودند. کدخدایان محلات بیش از شاه در شهر قدرت دارند زیرا اختلاف و ناسازگاری ایشان با عمال دیوانی از این جا آغاز شد که بهای گوشت اندکی بالا رفت. آنان در سابق بعضی امرا را فقط برای حفظ امتیازات خود کشته‌اند.» (همان)

با تکرار مضامینی در مورد اختلاف گروه‌های رقیب توسط شاردن اطمینان می‌یابیم که بسیاری از این گفته‌ها واقعیت داشته است، شاردن می‌نویسد:

«تبریز نه محله دارد و جمعیت آن مانند دیگر شهرهای ایران به دو فرقه حیدری و نعمتی تقسیم شده است این دو فرقه منسوب به دو دسته می‌باشد که در قرن پانزدهم میلادی متشکل شده‌اند و مانند دو گروه گلف^۱ و ژیبیلین^۲ در ایتالیا با هم مبارزه می‌کنند.» (سفرنامه شاردن، ترجمه یغمایی، ج ۳، ص ۷۴۶)

ضمن اینکه از گزارش شورش‌های سال‌های ۹۷۴ هجری در تبریز می‌توان نتیجه گرفت این نوع اعمال مسبوق به سابقه بوده و ناآرامی در تبریز در هنگام پایتختی نیز وجود داشته است. به طور خلاصه، نتایج حاصله از مطالب فوق در رابطه با علل لزوم تغییر پایتخت از تبریز به قزوین قابل چنین ارزیابی است:

۱- علی‌رغم احترام فوق‌العاده مردم کشور برای شاه، احترام مورد نظر در تبریز از وی بعمل نمی‌آمده، بگونه‌ای که این امر موجب گردیده تا شاه آنجا را ترک کرده و در قزوین رحل اقامت افکند.

¹ Guelphe

² gibelin

- ۲- دو دستگی فوق‌العاده‌ای در تبریز وجود داشته، اختلافات گروه‌های رقیب موجب درگیری‌هایی می‌شده که حتی خود شاه قدرت کنترل آن را نداشته است، مطمئناً این شرایط مانعی اساسی در ایجاد امنیت و رشد و توسعه پایتخت می‌گردید.
- ۳- وجود کدخدایان محلی قدرتمندتر از شاه در تبریز، مانع بزرگی برای اقتدار و اجرای اوامر وی بوده و این مسأله پادشاه صفوی غیرقابل قبول بوده است.
- ۴- عدم تمکین کدخدایان محلی (قزلباشان قدرتمند) به احکام وزیران دیوانی در تبریز شیرازه امور اداری پایتخت را به هم ریخته بود. با تغییر پایتخت و نزدیک شدن به بخش ایرانی نشین یا به تعبیر دیگر تاجیکان در مرکز کشور از قدرت قزلباش متمرّد کاسته می‌شد.

انتخاب قزوین به عنوان پایتخت توسط شاه تهماسب فزون بر دلایل سیاسی دارای علل مذهبی نیز بوده است. همان گونه که در اعمال و کردار شاه در طول سلطنت ملاحظه می‌شود و تاریخ‌نویسانی چون حسن روملو و احمد قمی و بوداق منشی بر آن تأکید دارند، وی به شدت متدین بوده است. و آن چنان در اجرای اعمال و احکام شرع تعصب می‌ورزید که برخی از تاریخ دانان این بعد شخصیت وی را مورد انتقاد قرار داده گاهی به وسواس و تعصب و گاهی به درویشی و بی‌توجه به امور حکومتی و حتی گاهی نیز به رفتار زنانه و مالیخولیا متهم کرده‌اند. با توجه به این جنبه‌ی مهم شخصیت او طبیعی است که در انتقال پایتخت اهداف مذهبی نیز مدنظر وی قرار گرفته باشد. بنا به نظر بعضی تاریخ‌نویسان، هدف مذهبی شاه تهماسب را می‌توان، تغییر مذهب بیشتر مردم قزوین از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه دانست. از آن جا که شاه تهماسب از هر فرصتی برای دعوت و ترویج مذهب شیعه استفاده می‌کرد، تغییر مذهبی مردم قزوین هدف خوبی برای انتقال پایتخت می‌توانست باشد.

از دیگر اهداف مذهبی شاه تهماسب در انتقال پایتخت از تبریز به قزوین، می‌توان اصلاح در نگرش و رفتار مذهبی شیعیان قزلباش را دانست، زیرا شاه از اعتقادات منحرف و اعمال خلاف احکام اسلامی که در سرزمین تحت حکمرانی خود رواج یافته بود ناراضی بود و قصد داشت تا آن را اصلاح نماید چنان که در توبه شخص وی در سال ۹۴۰ هجری قمری و تجدید دستور عمومی آن در سال ۹۶۱ هجری قمری می‌توان آن را به وضوح یافت. در توضیح این علل و ترویج چنین انحرافات باید گفت که در طی

حکومت مغولان و ترکمانان در ایران و به خصوص در تبریز پایتخت آنان اعمال غیراخلاقی شیوع یافته بود، این روند با شروع نهضت شاه اسماعیل و مهاجرت وسیع طوایف عالی مسلک آناتولی به تبریز هم چنان ادامه یافت و باعث تبلیغات گسترده علیه خاندان صفوی در اذهان سنی مذهبیان شده، تبلیغات مبلغان شیعه و طرفداران آنان را بی‌اثر ساخته، به علاوه همواره آنان را مورد شماتت و طعن مخالفان قرار می‌داد. نمونه‌ای از این طعن را نسبت به رفتار دورمیش خان در زمان حکمرانی در هرات و اقدامات گناه‌آلود شاه اسماعیل، در پاسخ عبیدالله خان ازبک به نامه شاه تهماسب، می‌توان مشاهده کرد که آن را احسن التواریخ در وقایع سال ۹۳۶ هجری قمری چنین آورده است: «مساجد و معابد را طویله‌ی اسبان و خران کرده... و اکثر مساجد را شرایخانه و مفسقه ساخته بوده‌اند... حسن معاش دورمیش از همین مقدمات معلوم است... اگر (شاه اسماعیل و صفویان) فرزند حضرت مرتضی علیه السلام‌اند آن بزرگوار کدام مرده را از گور به درآورد و سوخته‌اند^۱ و چند کس را ریش تراشیده و ابرو تراشیده در گوش او حلقه انداخته خلیفه اسلام ساخت؟ کدام ناپاک بی‌نماز فحش‌گوی که در عمر خود یک رکعت نماز نگزارده است تیرانی ساخته مقبول خود گردانید و کدام کس را فرمود که به من سجده کن... سجده کردن به غیرخدای تعالی کسی را روا نبوده و کفر است و این افعال مذکور به آلف و اضعاف در سلسله شما هست.» (روملو، احسن التواریخ، ۱۲/۱۱۹۰)

شاه تهماسب از این که این اعمال موجب اهانت و سرافکنندگی شیعیان شده، ناخشنود و بارها چنین عملکردی را نقد کرده است؛ زیرا تحت تأثیر تعالیم علمای این مذهب نگرش وی بر اصول درست مذهب تشیع استوار گردیده و در عمل به فروع به سختی پای بند بوده است. با حضور پی در پی شاه در قزوین، این شناخت برای او حاصل شده بود که شیعیان آن شهر به عقاید درست مذهب متمایل و از اندیشه‌های منحرف و بدعت آمیز به دور می‌باشند و از جنبه‌ی عملی نیز پیروان همه مذاهب در عمل به احکام اسلامی سخت پایبندند. این ویژگی مورد پسند وی قرار گرفت و قزوین را

۱- چنین اقداماتی مورد تأیید منابع فارسی قرار گرفته است چنان که تاریخ ایلچی نظام شاه می‌نویسد: «فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که گنبد حنیفه کوفی که امام و پیشوای سنیان است از بنیاد برکنند و قبرش را شکافته استخوان‌های او را بیرون آورند و بسوزند». تاریخ ایلچی نظام شاه، ۳۶ و ۳۷

به پایتختی خود انتخاب کرد تا به مردمی که از نظر عقیدتی، رفتاری و اخلاقی به او نزدیکتر بودند همجوار گردد.

ج) عامل مواصلاتی و اقتصادی

یکی دیگر از عللی که بر اهمیت شهر قزوین در طول تاریخ افزوده، واقع شدن این شهر بر سر راههای مواصلاتی و ارتباط بین شرق و غرب بوده است. به عنوان نمونه شاردن در سفرنامه خود از اهمیت ارتباطی این شهر با مناطق مختلف ایران نوشته و این ویژگی را از امتیازات مهم این شهر دانسته است او می‌نویسد:

«موقعیت تجاری این شهر که ایالات و ولایات جنوبی امپراطوری ایران با هیرگانی (استان‌های ساحلی بحر خزر) و ایبری (گرجستان) و ماد (آذربایجان) ارتباط می‌بخشد موجبات فراوانی و وفور نعمت را در آن فراهم آورده است.» (سیاحتنامه شاردن، ترجمه‌ی محمد عباسی، ۳۶۵)

در واقع اهمیت قزوین در دوران صفویه نه تنها به این علت بود که در مقطع ایی از تاریخ به پایتختی انتخاب شد بلکه از این جهت که، در راستای افزایش تجارت با اروپا از طریق روسیه تلاش‌هایی صورت می‌گرفت، حائز اهمیت می‌بود. البته اجناس تجاری که از قزوین به سایر کشورها صادر می‌شد، نقش مهمی را در رونق اقتصادی این شهر ایفا می‌کرد. (همو، همان، ۳/ ۳۶۷)

موقعیت این شهر با توجه به مواصلاتی بودن آن در ارتباط با راههای غرب، شمال و جنوب کشور، با افزوده شدن اعتبار سیاسی بر آن، اهمیت بیشتری یافت، و واحدهای تجارتی تازه چون کاروانسراها، بازارها و قیصریه‌ها در آن بنا گردید، سیل کالا از نواحی مختلف به سوی آن سرازیر گشت، و راههای تجارتی رونق یافت و به گونه‌ای چشمگیر بر رفت و آمد در آنها افزوده شد.

شاردن به نکته‌ی دیگری در رابطه با پایتختی قزوین اشاره دارد، که بیان آن خالی از بهره نمی‌باشد. وی از کمبود آب در قزوین یاد کرده و این مسأله را یکی از عواملی دانسته که بعدها منجر به انتقال پایتخت از این شهر به اصفهان گردید. به نظر او کمبود آب بزرگترین مانع در راه رشد کشاورزی و توسعه باغداری در قزوین به شمار می‌آمد؛ این مشکل در عین حال باعث سنگینی و ناسازگاری هوا و رعایت نکردن بهداشت

عمومی نیز می‌شده است. به نظر این سفرنامه نویس فرانسوی، این عوامل زیان‌زا به خصوص در تابستان‌ها بیشتر نمایان می‌شد، زیرا قزوین دارای رودخانه و آب دائمی و جاری نبود که کثافات شهر را محو کرده و یا همراه خویش به نقاط دور دست حمل نماید، وی در ادامه متذکر می‌شود که بهترین راه حل این مشکل، گردانیدن مسیر شاهرود به سوی قزوین است. ولی او در بیان گفتار خود به این نتیجه می‌رسد که:

«ایرانیان بدان جهت از گردانیدن مسیر شاهرود به قزوین خودداری می‌کنند که مبادا این شهر در صفا و زیبایی از اصفهان جلوتر بیفتد و بالتیجه شاهنشاه آنجا را ترک بگوید». (شاردن، ترجمه‌ی اقبال یغمائی، ۵۰۷/۲؛ گلریز، مینو دریا باب الجنه، ۱/ ۳۱۲)

در توضیح این مطلب باید گفت، در دوره‌ی صفویه تلاش‌هایی انجام گرفت تا آب شاهرود را به وسیله‌ی بستن سد و کندی نهری بزرگ به قزوین آوردند، این فکر توسط شاه تهماسب اول و مدتها بعد توسط شاه عباس مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین گفته شاردن در این رابطه را بایست پذیرفت زیرا که با توجه به سابقه‌ی پایتختی قزوین، اگر با بستن سد، آوردن آب شاهرود به قزوین عملی می‌گشت، در طی مدتی کوتاه، و قبل از آن که اصفهان بتواند موقعیت خاصی پیدا کند قزوین رونق لازم می‌یافت و احتمال داشت که بار دیگر پایتخت از اصفهان به آن‌جا انتقال داده شود. نکته‌ای که در پایان این پژوهش می‌بایست به آن اشاره کرد، نقش و اهمیت قزوین پس از پایتختی است که این موضوع خود بحث و مجال دیگری را می‌طلبد ولی با اشاره‌ای گذرا می‌توان گفت که با وجود انتقال پایتخت به اصفهان در سال ۱۰۰۶ هـ.ق، قزوین هم چنان مورد توجه پادشاهان صفوی قرار داشت. شاه عباس درست به موازات اقدامات که جده‌اش تهماسب در قزوین انجام داده بود و حتی در مواردی با همان نام‌ها و نشانه‌ها ساخت و سازهای جدیدی را در اصفهان آغاز کرد و امرا و اعیان و بزرگان مملکت را بر آن داشت تا در تکمیل این طرح کمک کنند، هر کدام در بخشی از زمین‌های اطراف چهار باغ، باغی احداث نمایند. (کیانی، کمپفر، سفرنامه کمپفر، ۲۲۰)

قزوین با وجود کنار نهاده شدن از مرکزیت دولت صفوی، هم چنان در نظر شاهان صفوی با ارزش قلمداد می‌شد. توماس هربرت، جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۶۲۷ میلادی از قزوین دیدار کرده است، درباره‌ی این شهر چنین می‌نویسد:

«شاه تهماسب فرزند شاه اسماعیل، این محل را به عنوان پایتخت و اولین شهر کشور سلطنتی ایران انتخاب نمود و آن را به عنوان یک محل دفاعی و نیرومند علیه تجاوزات عثمانی‌ها مورد استفاده قرار داد... بدون شک در حال حاضر قزوین چه از نظر تعداد ساکنان آن و چه از نظر تعداد و زیبایی بناهای آن اولین شهر سرزمین ماد به شمار می‌رود و در سراسر سرزمین ایران به جز اصفهان هیچ شهری را با آن نمی‌توان مقایسه کرد.» (لونی بلان لوسین، زندگی شاه عباس اول، ۱۶۰)

واقع شدن قزوین بر مسیرهای مواصلاتی اصلی، همیشه بر اهمیت این شهر می‌افزود. علاوه بر آن منطقه‌ی شمال ایران که برای دولتمردان صفویه حایز ارزش فراوان بود بر سر راه قزوین قرارداشت. نکته‌ی مهم دیگر که می‌باید به آن اشاره داشت؛ نقش استراتژیکی قزوین برای تجمع سپاهیان در آن بوده است.

در حوادث پس از پایتختی قزوین بارها شاهد هستیم که نیروها در شهر قزوین جمع شده و یا هماهنگ گشته و به سوی میادین نبرد روانه می‌شوند. چنان که در سال ۱۰۱۲ هـ.ق شاه عباس اول، زمانی که قصد حمله و حرکت مخفیانه به سوی قوای عثمانی را داشت با ششصد نفر از سربازانش اصفهان را ترک گفت و خود را به قزوین رسانید و از انجا غلامان و قورچیان را گرد آورده و دستور تدارک حمله به عثمانی را تنظیم و برنامه‌ریزی کرد. (همو، همان جا)

نکته‌ی دیگر، جشن‌هایی است که شاهان صفوی گاه و بی‌گاه در این شهر برپا می‌داشتند و معمولاً در این جشن‌ها نیز مردم شرکت می‌کردند به عنوان مثال ملاجلال در سال ۱۰۰۷ هجری قمری از آمدن شاه عباس اول به قزوین خبر می‌دهد و می‌نویسد که:

«طرفه استقبالی شد که در هیچ قرن کسی یاد نداشت و از بسیاری سر اوزبک و بچه ترکمان که بر نیزه‌ها بود شرح نمی‌توان کرد و بسیرای از آن بر شتر بار کرده بودند و جمعی که در رکاب ظفر انتساب بودند در وقت جنگ تیلمخان مردانه جنبیده بودند، به تاجی که دورش شال کشمیری و پر کلنگ بود ممتاز بودند.» (ملاجلال، روزنامه ملاجلال،

آمدن درباریان در واقع به شهر باعث رونق اقتصادی شهر نیز می‌گردید و خود باعث می‌شد بسیاری از محصولات و کالاها که در دست مردم مانده بود به فروش برسند. شاردن در این باره می‌نویسد:

«فایده‌ی بزرگی که از اقامت دربار در قزوین عاید مردم می‌شد فروش مقادیر زیادی از مواد خوراکی مازاد بر مصرف اهالی بود که چون در ایالات و ولایات دیگر خریدار نداشت اگر آنان نبودند بدون استفاده می‌ماند و تباه می‌شد.» (سفرنامه، ترجمه‌ی اقبال یغمائی، ۵۱۱/۲)

قرار گرفتن قزوین در مسیر اردوهای شاهی نیز می‌توانست بر اهمیت این شهر بیفزاید شاهان صفوی معمولاً برای اوایل بهار، سیر و گشت، مناطق شمالی کشور را انتخاب می‌کردند، بنابراین قزوین در این مسیرها مورد توجه و عنایت آنان قرار می‌گرفت.

مطلب دیگر که در رابطه با علت اهمیت قزوین می‌توان به آن اشاره داشت؛ تقدس این شهر برای شاهان صفوی بود در واقع قزوین رنگ و بویی مشابه اردبیل را برای شاهان بعد از تهماسب اول پیدا نموده بود. طولانی بودن سلطنت تهماسب، متدین بودن او چه به راست یا ناراست، و پی‌ریزی تشیع و احکام شیعه، در زمان فرمانروایی او به مرکزیت قزوین بر نقش این شهر می‌افزود به همین واسطه پادشاهان صفوی از این منظر نمی‌توانستند نسبت به قزوین بی‌تفاوت باشند. آمد و شد سفیران و هیأت‌های خارجی به قزوین پس از پایتخت شدن اصفهان نیز هم چنان ادامه می‌یابد و در منابع این عصر به نمونه‌هایی فراوان از آن می‌توان برخورد.

نتیجه

تأسیس سلسله‌ی صفویه در ایران در سال ۹۰۷ هـ ق نه تنها باعث بنیان دولت مرکزی قوی در ایران گردید بلکه مذهب تشیع را نیز پس از سال‌ها تقیه و آسیب‌ر روزگار، به عنوان مذهب رسمی این کشور نمودار ساخت و هویتی جدیدی که صفویه در ایران پدید آوردند خود باعث موضع‌گیری‌های دشمنان ایران از شرق و غرب به طور علنی و جدی به این کشور شد این جهت‌گیری خود در انتخاب پایتخت‌های ایران صفوی تأثیر مستقیم داشت. قزوین این عصر که در دوره‌های تاریخی به شکل ولایتی

مذهبی و پای‌بند به اصول آیین سنت در برابر حمله‌های اهالی شمالی ایران سالهای متوالی مقاومت نموده و از نظر سیاسی نیز از این جنبه بیشتر اهمیت یافته بود، در زمان شاه تهماسب اول برای اولین بار به عنوان مرکز حکومت کشوری شیعه نشین برگزیده شد و در این شهر بود که اساس و بنیان‌های تشیع توسط دستگاه دینی دولت صفویه بنیان‌پی‌ریزی گردید و تشیع رشد و نمو خویش را با آمدن علمای جبل عامل لبنان به شکل اساسی آغاز کرد.

پایتختی قزوین علاوه بر اعتبار بخشیدن سیاسی و مذهبی و فرهنگی به این شهر باعث رشد اقتصادی این شهر نیز شد. انتقال پایتخت به قزوین علاوه بر اعتبار این شهر، موجب افزایش اهمیت دهستان‌ها و نواحی همجوار آن نیز گشت چرا که برخی از آنها در مسیر راه‌هایی که مرکز مملکت را به سایر شهرها و نقاط دور دست و آباد متصل می‌ساخت واقع شده بودند، از جهت دیگر پایتخت شدن قزوین باعث گردید نقش عمده‌ی تأمین نیازمندی‌های کشاورزی و دامی مورد نیاز ساکنان پایتخت و نیروهای نظامی مستقر در پادگان‌های آن به عهده‌ی دهستان‌های همجوار این شهر قرار گیرد، که خود موجب افزایش تولیدات در این مناطق می‌گردید.

در این زمان برحسب ضرورت و نیاز ساختمان‌ها، تأسیسات و تجهیزات متناسب با نیازهای دستگاه سلطنت و مرکزیت کشور در قزوین شروع به رشد کرد. اهمیت شهر قزوین حتی پس از انتقال پایتخت به اصفهان نیز حفظ گردید، و شاهان صفوی مکرر به این شهر آمد و شد می‌کردند و در این شهر برای حمله‌های خویش به جبهه‌های غرب و شرق کشور تدارک نیرو می‌دیدند و ایام چندی را حتی به عنوان تفریح در این شهر به سر می‌بردند. در نظر جانشینان تهماسب اول قزوین نمادی از تشیع به شمار می‌رفت که تهماسب پایه‌های آن را تثبیت کرده بود، و با عمر و سلطنت طولانی خویش در نزد مردم دارای قداست گردیده بود، بنابراین آمد و شد به پایتخت جدشان را نوعی تجدید عهد و احترام به زحمات و ارزش معنوی وی تلقی می‌کردند.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- اشیپور، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ۲- اولتاریوس، سفرنامه اولتاریوس، ترجمه‌ی حسین کرد، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۷۹.
- ۳- بدلیسی، شرف خان شمس‌الدین، سفرنامه (تاریخ مفصل کردستان)، به اهتمام ولادیمیر ولیبیه میتوف زرنوف، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۴- توی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، تاریخ الفی: تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سالهای (۸۵۰-۹۸۴) تصحیح علی آل داود، تهران: فکرروز، ۱۳۷۸.
- ۵- تهماسب بن اسماعیل، تذکره شاه تهماسب، تصحیح امراله صفری، تهران: شرق، ۱۳۶۳.
- ۶- چلبی، مصطفی بن عبدالله معروف به حاجی خلیفه، تقویم التواریخ (سالشمار وقایع مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هـ.ق)، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: مکتوب ۱۳۸۴.
- ۷- خواندمیر، امیر محمود، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، به تصحیح و تحشیه محمدعلی جراحی، تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰.
- ۸- خورشاه بن قبادالحسین، تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ۹- دبیر سیاقی سید محمد، سیر تاریخی بنای شهر قزوین و بناهای آن، قزوین: میراث فرهنگی، ۱۳۸۱.
- ۱۰- دهخدا، علی‌اکبر، لغت نامه، زیر نظر دکتر معین و سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.
- ۱۱- دالاسندری، سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹.
- ۱۲- روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
- ۱۳- شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمه‌ی اقبال یغمائی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲.
- ۱۴- _____، ترجمه‌ی محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵.
- ۱۵- غفاری، قاضی احمد، تاریخ جهان‌آرا، تهران: کتاب‌فروشی حافظ، بی‌تا.
- ۱۶- غفاری فرد، عباس‌قلی، روابط صفویه و اوزبکان، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.
- ۱۷- قزوینی، بوداق منشی، جواهر الاخبار، تهران: انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
- ۱۸- قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۹- کرزن، جورج ناتانیل، ایران و قضیه ایران، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۲۰- کمپفر، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی ۱۳۶۳.
- ۲۱- کیانی، محمد یوسف، پایتخت‌های ایران، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴.
- ۲۲- گلریز، مینو دریا باب‌الجنه (تاریخ و جغرافیای تاریخی قزوین)، قزوین: طه ۱۳۸۲.

- ۲۳- گنابادی (جنابادی)، میرزا بیگ، روضه الصفویه، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۱.
- ۲۴- لوئی یلان لوسین، زندگی شاه عباس اول، ترجمه‌ی ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
- ۲۵- مرعشی، امیر تیمور، تاریخ خاندان مرعشی در مازندران، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴.
- ۲۶- ملاجلال، تاریخ عباسی، (روزنامه ملاجلال) به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید، ۱۳۶۶.
- ۲۷- منشی، اسکندربیک، تاریخ عالم آرای عباسی، مقدمه‌ی ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- ۲۸- مهدوی هوشنگ، تاریخ روابط خارجه ایران در عصر صفویه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷.
- ۲۹- نویدی عبدی، بیک شیرازی، تکلمه الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: نی، ۱۳۶۹.
- ۳۰- نویدی عبدی بیک، زینت الاوراق، ترتیب متن و مقدمه ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو: انتشارات دانش، ۱۹۷۹.
- ۳۱- ورجاوند، پرویز، سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، تهران: انتشارات، نی، ۱۳۷۷.





مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی